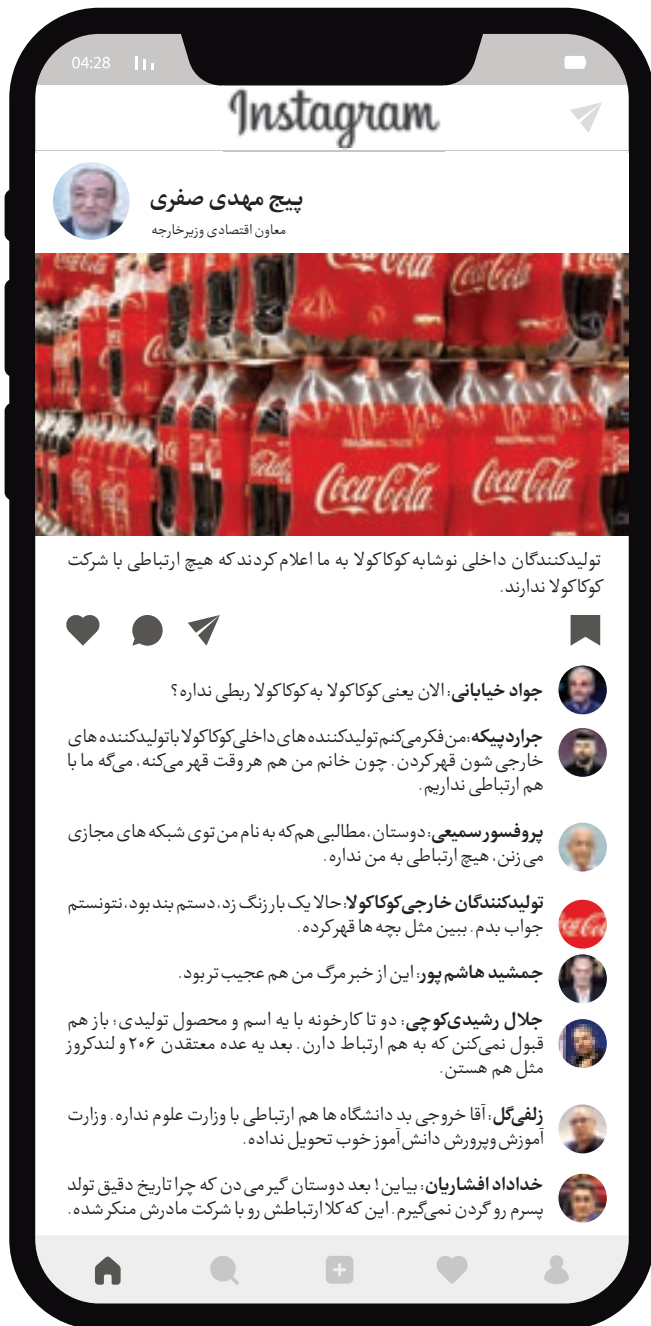




صفحه ۷
۲ دی ۱۴۰۲
شماره ۹۱

اعترافات لحظه آخری من همچنین آدمی نبودم

داریم پایین ترمی رویم. کمی دلم می سوزد، ولی آرامش دارم. این سوختن دل هم تقصیر خودم است. نباید در مسیر سقوط از مهماندار تقاضای چای می کردم! بهتر بود در آرامش به گذشته خودم فکر می کردم؛ گذشته ای که می توانست طور دیگری رقم بخورد. مثلاً الان با پول های مردم سوار هواپیما بودم و داشتم فرار می کردم یا بی نیاز از چای مهماندار، خودم توی کار چای بودم و به جای همه مردم چای می خوردم یا وام های کلان را به من، عوضی می دادند. وام کلان را هم کی داده، کی گرفته، کی پس داده؟

ولی خب من همچنین آدمی نبودم و کسی به من شک نمی کرد. به همین دلیل هم این گونه آدم ها به من اعتماد کردند و پول اختلاس، پول چای و وام های عوضی و بلاعوضی شان را به من سپردند تا از کشور خارج کنم. ولی خب به کاهدان زدند! جاساز کردم در چتر خلبان تا دست کم او که در لحظه آخر از هواپیما پرید بیرون، پول ها در آسمان پخش شود و به مردم برگردد!



کنار پنجره نشسته ام و دارم از این لحظات لذت می برم. کاش بقیه مسافران هواپیما کمی آرام تر جیغ بکشند تا بتوانم با آرامش بیشتری به گذشته خودم فکر کنم. خب مدت ها منتظر این لحظه بودم. سی سال کارمندی و قرض و قسط و بدهی و شهرییه دانشگاه بچه ها و جهیزیه و اجاره خانه و... اجازه نداده بود بتوانم سوار هواپیما بشوم. منتظر بازنشستگی و پاداشش بودم تا آرزو به دل نمریم. من همیشه در زندگی آرزوی بالارفتن داشتم. استخدام کردم. ازدواج کردم و زندگی مشترکم را در زیرزمینی شروع کردم. در آستانه بازنشستگی توانستم سرانجام بالاتر بروم و یک همکف را اجاره کنم. ولی خب چون سقف همکف کوتاه بود و اجاره اش بالا، همیشه گردنم کج بود. کارمند دون پایه ای بودم و بالاتر نرفتم که نرفتم. پس به آب و دونی قانع شدم. تا اینکه یک بلیت لحظه آخری فراهم شد و سوار هواپیما شدم تا بالارفتن را تجربه کنم و ببینم آن بالا چگونه مردم را ریز می بینند.

مهم نبود چه هواپیمایی و به کدام مقصد سوار شوم؛ هواپیمای جنگی، هواپیمای سم پاش، هواپیمای آموزشی، هواپیمای مانور نظامی و هر نوع دیگری بود، مهم نبود. مهم این بود که می خواستم بالارفتن را تجربه کنم که نشد و لحظه به لحظه

ایجو، ملگتن فاطمه بوجار

مسعود فراستی:
اسکورسینزی فیلم ساز نیست! یک فیلم درست و حسابی در کارنامه اش نیست.
(برنامه فرانقد)

علی سلاجقه، رئیس سازمان حفاظت محیط زیست:

مازوت سوزی
پنجهان نیست! شما
توی این هوا یه
مولکول اکسیژن
درست و حسابی
می بینی؟



رئیس مستعفی سازمان سمجش:

این دانشجوهای
پزشکی متقلب که
من به خاطرشون
استعفا کردم، دکتر
واقعی نیستن ها!
یه آمپول زدن
درست و حسابی توی
کارنامه اینا نیست.



نادر بذرافشان، رئیس اتحادیه طلا و جواهر تهران:

قیمت سکه حباب
نیست! شما
دیدید تا حالا این
بتر که؟ یه تر کیدن
درست و حسابی در
کارنامه این حباب
نیست.



یحیی گل محمدی،
سر مربی پرسپولیس:

گواردیولا مربی
نیست! قهرمانی
که ملاک نیست.
اگه یه قهر
درست و حسابی
توی کارنامه اش
پیدا کردین.



بابک زنجانی:

مدیرعامل
چای دیش
اختلاسگر نیست!
یک اختلاس
درست و حسابی در
کارنامه اش نیست.
حالا باز اگه قهوه
تولید می کرد یه
چیزی.

